

دکتر اکبر اصغری تبریزی*

یادی از یک بزرگمرد

این خطّ جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند

بباران رفته با قلم پا نوشته‌اند

«صائب تبریزی»

خبر بس کوبنده بود و باور نکردنی: آیا درست می‌شنیدم؟ مگر امکان

داشت آنهمه صفا و صداقت، آنهمه شرف و کرامت و در یک کلام آن معدن وفا و

انسانیت برای همیشه در دل خاک تیره نهان شود؟!

* از شاگردان و ارادتمندان استاد دکتر روشن ضمیر و عضو هیأت علمی

دانشگاه اصفهان

«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

نسبت است بر جریده عالم دوام ما»

(حافظ)

خبر جانسوز را چندی قبل در مجله «بخارا» دیده بودم؛ دلم نمی‌خواست باورش کنم تا اینکه دوست و همکار دانشمند جناب دکتر رضا ایران‌دوست تبریزی که برای یک مأموریت علمی - اداری دانشگاه اصفهان را به سیمای نورانی خویش منور ساخته بودند آنرا تأیید نمودند و این بنده «گنهکار» را در سوگ آن استاد «روشن ضمیر» نشانندند:

«گردید آسمان که بگوید به مغز من

دنیا به پیش چشم گنهکار من سیاه»

(استاد شهریار)

«گنهکار» به معنی واقعی کلمه، چرا که از ادا نشدن دین عظیمی که از آن معدن صفا و صمیمیت، آن مجسمه حیا و محجوبیت و آن استاد و مراد و مرشد پاک طینت بر ذمه داشتیم، به شدت احساس گناه نمودم و عرق تشویر بر جبینم نشست، بویژه آنکه به توفیق جناب دکتر ایران‌دوست تبریزی در شرکت فعالشان در مراسم تشییع و تدفین پیکر پاک آن استاد مشترک از دست رفته بسی غبطه خوردم و عدم توفیق خودم را در این رابطه به حساب کوتاهی و اهمال غیرقابل بخشش خود گذاشتم...

از خداوند بزرگ برای آن فقید سعید طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم و از درگاه پرچود و رحمتش می‌خواهم که این بنده «گنهکار» و این شاگرد شرمسار را به ارج و قرب آن استاد فقید در پیشگاه کبریائیش ببخشد. آمین یا رب العالمین!